

مبانی زندگی مسیحی
درس ۳: تعلق به کلیسا
دکتر سینکلر فرگوسن

حالا به سومین جلسه از مطالعه‌مون می‌رسیم؛ درباره‌ی مبانی زندگی مسیحی و تعلق به مشارکت قوم خدا، و بعد نحوه‌ی بخشش عطایای خاص از طرف خدا به ما که کمک می‌کنند تا رشد کنیم، و روش تداوم رشد ما و ادامه‌ی زندگی مسیحی، به طریق مسیحی، درست تا دم آخر. ما قبلاً درباره‌ی معنای مسیحی شدن و اینکه به حضور عیسی به عنوان نور جهان بیاییم فکر کردیم، و درباره‌ی اینکه معنای مسیحی بودن، یعنی فرزند خدا بودن، و خادم خداوند عیسیای مسیح بودن، چه هست. و الان به تفکر درباره‌ی معنای متعلق بودن به کلیسا می‌رسیم.

یکی از سوالاتی که غالباً مطرح میشه و بعضی وقت‌ها به نظرم میرسه که افراد بیشتر و بیشتری اون رو می‌پرسند، این هست که، «اگر من یک مسیحی باشم، آیا لازم هست به کلیسا تعلق داشته باشم؟» صادقانه بگم، فکر می‌کنم که اگر این سوال رو از یک مسیحی در ابتدای دوره‌ی عهد جدید می‌پرسیدید، اون‌ها به این فکر می‌کردند که شما از کجا اومدید، چون درک کرده بودند که مسیحی بودن و تعلق به کلیسا، دو چیز متفاوت نیستند، بلکه صرفاً دو روی یک سکه هستند. و من می‌خوام در این جلسه سعی کنیم ببینیم که چرا اینطور هست، و چرا در زندگی مسیحی، تعلق به کلیسا برای ما اینقدر حیاتی‌ست. و می‌خوام به دو روش کمی متفاوت از دو بخش متفاوت در عهدجدید به اون نگاه کنم.

بخش اول، بخشی معروف از انجیل متی باب ۱۶ و آیه‌ی ۱۸ هست، که همونطور که به یاد دارید، عیسی به شمعون پطرس و بقیه‌ی شاگردان میگه، «و من نیز تو را می‌گویم که تویی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم.»

چرا این گفته بسیار مهم هست؟ اول از همه اینکه، در زمانی بسیار تعیین‌کننده در خدمت عیسی، بیان میشه. پطرس تازه اعتراف کرده بود که او مسیح و پسر خدای زنده هست. همچنین به طور جالبی در نقطه‌ی عطف اناجیل اظهار میشه. در انجیل متی ۱۶: ۲۱ به ما گفته شده که از این نقطه به بعد، عیسی به اون‌ها توضیح داد که، مسیح بودن او یعنی چه، و اینکه چطور به عنوان کسی که برای گناهان ما مرد و دوباره برخاست تا خداوند و نجات‌دهنده‌ی ما باشه، کلیسا رو بنا میکنه.

اما این فقط یک نقطه‌ی تعیین‌کننده و نقطه‌ی عطف در اناجیل نیست، بلکه در واقع نقطه‌ی مرکزی در انجیل هست، چون در چیزی که عیسی داره در اینجا می‌گه نوعی جوّ اعلان عمومی وجود داره.

انگار که او داره برنامه‌ی خودش رو به زبان میاره و می‌گه، «این کاری هست که من به جهان اومدم تا انجام بدم. من به جهان نیومدم تا فقط افرادی اینور و اونور بیان و به من اعتماد کنند، بلکه کاری که اومدم تا انجام بدم این هست که کلیسایی بنا کنم، و جماعتی کامل از مردم رو بنا کنم.» و بنابراین فکر می‌کنم باید درک کنیم که کلیسا دقیقاً در بطن نقشه‌ی عیسی برای خدمتش قرار داره.

منظورم اینه که درست هست که کلمه‌ی «کلیسا» یا «اِکلیسیا» در اناجیل فقط در این قسمت و بعداً در یکی دو باب دیگر استفاده شده، تنها سه ارجاع برای کلمه‌ی «اِکلیسیا» در تمام چهار انجیل وجود داره.

پس ممکنه یک نفر بگه، «خب، اگر عیسی به ندرت به اون اشاره کرده، نمیتونه خیلی مهم بوده باشه»، ولی حقیقت کاملاً برعکس این هست، چون وقتی که اناجیل رو می‌خونید، می‌بینید که عیسی متوجه میشه شاگردانش اصلاً نمی‌دونند کلیسایی که او می‌خواد بنا کنه چه شکلی هست، چون اونها درک خیلی کمی از اینکه او چگونه ماشیحی هست، دارند.

و بنابراین، به جای اینکه مدام درباره‌ی بنای کلیسا صحبت کنه، انواع تصاویر رو به شاگردانش می‌ده که اشاره می‌کنند او به این جهان اومده، بله، تا اشخاص گناهکار رو نجات بده، بلکه بالاتر از همه، اومده که اشخاص گناهکار رو نجات بده تا اونها رو کنار هم جمع کنه تا جماعتی تازه از قوم خدا وجود داشته باشه.

و اگر به این موضوع فکر کنید، می‌بینید که خیلی از تصاویر عهد جدید که معنای مسیحی بودن رو شرح میدند، نه فردگرایانه بلکه جمعی هستند. حقیقت اینه که ظاهراً ما باید «دعای ربانی» رو به نوعی، هر روز دعا کنیم. چطور این رو می‌دونیم؟ چون ما تشویق شدیم که دعا کنیم، «نان کفاف ما را امروز به ما بده.» پس این یک اتفاق روزمره‌ست. ولی آیا متوجه ضمیری که استفاده شده، هستید؟ نمی‌گه، «نان کفاف مرا امروز به من بده.» بلکه می‌گه «نان کفاف ما را امروز به ما بده.»

ما حتی وقتی که تنها هستیم دعا‌های خودمون رو اینطور شروع نمی‌کنیم که «ای پدر من که در آسمانی.» وقتی که تنها هستیم اینطور دعا می‌کنیم و می‌گیم، «ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد.» پس حتی دعای ربانی هم به ما یاد می‌ده که به عنوان مسیحیان جدا از هم هرگز

وجود نداریم، و اینکه ما به مشارکت با عیسی مسیح آورده شدیم تا به همدیگر تعلق داشته باشیم.

به تصویر دیگه‌ای که عیسی استفاده می‌کنه فکر کنید. او شبان نیکو هست و ما گوسفندان گله‌ی او هستیم. نمیدونم که آیا شما تا به حال در روستایی که اونجا شبان و گوسفند وجود داره، زندگی کردید یا نه، ولی اگر زندگی کرده باشید، متوجه میشید که وقتی شبان میاد، اتفاقی که میفته این هست که وقتی اون با استفاده از سگ گله، گوسفندان رو جمع می‌کنه، اونها فقط به شبان نزدیک نمیشن، بلکه همینطور که نزدیک شبان آورده میشن، ناگزیر به همدیگه هم نزدیکتر میشن، درست مثل اینکه وقتی ما برای ایمان به عیسی مسیح فرا خونده میشیم، نه فقط برای این هست که به نزد او بیاییم بلکه به همدیگر هم نزدیکتر بشیم.

یا اینکه تصویری از پدر و خانواده و یا تصویری از سر و بدن هم وجود داره. و بسیاری از این تصاویر از معنای مسیحی بودن، در واقع تصاویری از این هستند که تعلق به مشارکت کلیسا به چه معناست. تصویری که پطرس استفاده می‌کنه رو به یاد دارید، «شما نیز مثل سنگ‌های زنده بنا کرده می‌شوید به عمارت روحانی» فکر می‌کنم احتمالاً آسون‌تر بود اگر سنگ‌های مُرده در عمارت قرار داده می‌شدند. وقتی سنگ‌های مرده رو تراش میدید، صدایی ایجاد می‌کنند، ولی وقتی که اونها رو تراش دادید، کار برای همیشه تموم شده. این درباره‌ی مسیحیان مصداق نداره، اینطور نیست؟ وقتی خدا ما رو تراش میده تا کنار هم جا بشیم، باید دائماً ما رو دوباره تراش بده، چون او نمی‌خواه که ما فقط اشخاصی جدا از هم باشیم، او می‌خواه که ما یک جماعت تازه باشیم.

این چیزی هست که ما در قرن بیست و یکم واقعاً نیاز به درک اون داریم، چون در روزگاری زندگی می‌کنیم که خانواده‌ها ناکارآمد هستند، جوامع ناکارآمد هستند، دولت‌ها بعضی اوقات به نظر از کنترل خارج میشن، و در یک چنین زمینه‌ای هست که کلیسای مسیح میتونه بدرخشه.

شاید ما از این دوره‌ی زمانی گذشته باشیم که در مورد عیسی مسیح فقط شهادت شخصی بدیم، چون مردم در جامعه‌ی پُست مدرن ما می‌گن، «خب، اگر مسیح به کار تو میاد، پس خوش به حالت، به کار من که اصلاً نیومد و من هم واقعاً بهش علاقه‌ای ندارم.» پس شما می‌بینید که بعضی اوقات شهادتی که ما میدیم، در زندگی دیگران خریداری نداره. ولی وقتی که یک جماعت تازه وجود داره، مردان و زنانی که به اون جماعت تازه نگاه می‌کنند متوجه میشن که چیزی موازی با این رو در هیچ جا نمیشه پیدا کرد. جای دیگه‌ای وجود نداره که اونها بگردند و این نوع جماعت و نحوه‌ی عملکردی مشابه با اونها رو ببینند.

اونها ممکنه حتی از چیزی که کلیسای مسیح روش می‌ایسته، متنفر باشند، ولی به شکلی عجیب اما در عین حال شگفت‌انگیز، نسبت به محصول انجیل جذب بشن، و این باعث میشه که انجیل در زندگی اونها خریدار داشته باشه طوری که بگن، «آخه واقعاً راز این جماعت تازه چی هست؟» و جوابش این هست که این راز رو همیشه روی زمین پیدا کرد، بلکه این راز رو میشه در نجات‌دهنده‌ای پیدا کرد که از آسمان اومد. او از آسمان اومد تا ما رو در یک جماعت تازه، احیاء کنه. و این همون چیزی بود که وقتی که شاگردانش اعتراف کردند که او مسیح هست، به اونها تعلیم می‌داد.

ولی بعد ممکنه ما سوال مناسب دیگه‌ای رو بپرسیم. اگر عیسی گفت که کلیسای خودش رو بنا میکنه، اون کلیسایی که عیسی بنا کرد، واقعاً چه شکلی بود؟ خب، پاسخ اشتباه به این سوال این هست که، «طوری که من دوست دارم فکر کنم کلیسا اونطور هست»، و پاسخ درست اینه، «خب، عیسی واقعاً چطور انجامش داد؟» منظورم این هست که جوابش به نوعی واضح هست، اینطور نیست؟ اینکه اگر ما بپرسیم که عیسی چطور کلیسا رو بنا کرد، پس باید سرمون رو پایین بندازیم و در عهد جدید دنبال این بگردیم که ببینیم او چطور واقعاً اینکار رو کرد. و خیلی جالب هست که وقتی اعمال رسولان رو می‌خونید، به نظر میرسه که لوقا، یعنی نویسنده‌ی اعمال، قصد داره علاوه بر چیزهای دیگه، به این سوال هم جواب بده.

چون وقتی اعمال رسولان رو می‌خونید، احتمالاً متوجه شدید که در تصویربرداری لوقا از اتفاقاتی که گاهی رخ میدند، دکمه‌ی توقف رو میزنه و میگه، «خب، اینجا یک تصویر ثابت داریم. ازتون میخوام که بهش نگاه کنید.»

و به این ترتیب، خصوصاً یک سوم ابتدای اعمال رسولان یا کمی بیشتر، با تصاویر ثابت کوچکی از اینکه کلیسا چطور بود، نشانه‌گذاری شده.

و اگر سراسر کتاب اعمال رسولان رو بخونید، واقعاً نمی‌تونید متوجه این نکته نشین. این یکی از واضح‌ترین چیزهاست و خیلی جالبه که اولین نکته از این دست، در انتهای اعمال باب ۲ وجود داره، اینطور نیست؟ در کتاب اعمال باب ۲ آیه‌ی ۴۲ و بعد از اون، چه چیزی رو متوجه میشین؟ در اینجا متوجه میشین که روح خدا نازل شده بود. این اجتماع تازه از مردم جمع شده بودند. سه هزار نفر از مردم تعمید داده شده بودند، و تعداد زیادی از افراد نوایمان وجود داشتند. و لوقا میگه، «بیايد دکمه‌ی توقف رو بزنیم، و این جماعت تازه رو زیر ذره‌بین بگذاریم تا ببینیم کلیسایی که عیسی بنا میکنه، واقعاً چه شکلی هست.» پس اعمال رسولان باب ۲ آیه‌ی ۴۲ به بعد، اظهارنظرهای درهم و برهم نیستند. در اینجا لوقا کاملاً به صورت عمدی داره به ما به عنوان

خوانندگان اعمال رسولان می‌گه که وقتی عیسی کلیسا رو بنا میکنه، اون کلیسا به این شکل هست.

پس ارتباطی حقیقی بین متی ۱۶: ۱۸ به بعد، و اعمال باب ۲ آیات ۴۲ به بعد، وجود داره. بنابراین اون کلیسا که از روح خدا پر شده بود، چه شکلی بود؟ خب، اول از همه لوقا به ما می‌گه که اون یک جماعت در حال یادگیری بود. به یاد دارید که اون می‌گه، اونها معتاد شده بودند. منظور لوقا واقعاً همین هست. اونها به تعلیم رسولان معتاد شده بودند.

اونها از تعلیم گرفتن سیر نمی‌شدند. حالا چرا چنین اتفاقی افتاد؟ چون به یاد دارید که وقتی عیسی در یوحنا باب ۱۷، برای کلیسا دعا کرد، یکی از چیزهایی که براش دعا کرد این بود که کلام خدا قوم او رو تقدیس کنه، و اینکه کلام خدا قوم او رو تبدیل کنه. من فکر می‌کنم درک این موضوع به شدت مهم هست، چون ما در عصری زندگی می‌کنیم که مردم می‌خوان تبدیل بشن و می‌خوان جواب این سوال رو بدونند که، «برای داشتن اینطور زندگی مسیحی‌ای، باید چه کار کنم؟» و دعای عیسی، پاسخ رو توضیح میده. این چیزی نیست که لازم باشه شما انجامش بدین، بلکه باید توسط کلام خدا، در مورد شما و برای شما کاری انجام داده بشه.

عقیده‌ی شخصی من این هست که این موضوع تقریباً به طور کامل در کلیسای مسیح ناپدید شده. ما کلیساهای رو از این لحاظ بنا می‌کنیم که، ما باید چه کار کنیم. مردم می‌خوان بدونند که، «من باید چه کاری انجام بدم؟» ما در نوعی جماعت تازه‌ی خودساخته زندگی می‌کنیم. و یک چیزی که غالباً غایب هست این نیست که ما چه کار می‌کنیم، بلکه خدا از طریق کلامش با ما و در ما چه کار میکنه. و ما در واقع نشانه‌هایی از اینکه این به چه معنا بود، در دست داریم.

به یاد دارید وقتی که یک اختلاف کوچکی وجود داشت، که در واقع می‌تونست اختلاف بزرگی در کلیسا بر سر تقسیم خدمت رحمت باشه؟ مشاجره‌ای بین کسانی که بومی یونانی‌زبان بودند و کسانی که بومی عبری‌زبان بودند وجود داشت، و مردم داشتند شکایت می‌کردند.

به یاد دارید که رسولان چی گفتند؟ حالا اونها دوباره ۱۲ نفر شده بودند و جای یهودا پر شده بود. اونها ۱۲ نفر بودند، با اینحال گفتند، «ما به قدری مشغول دعا و تعلیم کلام هستیم که نمی‌تونیم این مشکل رو هم به عهده بگیریم. پس شما باید افرادی رو تعیین کنید که این کار رو انجام بدن.» خب، این مسئله‌ی خیلی جالبی هست. ممکنه شما متعلق به یک کلیسای ۳۰۰۰ نفری باشید، ولی معمولاً فقط به یک یا دو نفر نیاز هست تا کلام رو موعظه کنند، چرا؟ دلیلش این هست که کلام به ندرت شرح داده میشه. اونها چرا اینقدر مشغول بودند؟

چون همونطور که اعمال باب ۲ به ما میگه، اونها هر روز و هر روز دائماً در حال جاری کردن کلام انجیل به قلب و ذهن مردم بودند. دوستان من، دلیل کیفیت بالای زندگی مسیحی اون افراد، این بود.

ما چطور؟ افسوس که در قرن بیست و یکم، فرض می‌کنیم شما می‌تونید بر اساس یک موعظه‌ی ۲۳ دقیقه‌ای و ترجیحاً نه بیشتر، یک زندگی مسیحی قوی و بالغ داشته باشید.

و مشکل اینجاست که، ما هرگز در اون کشور دیگه‌ای که محصول این نوع از تعلیم رو دیده‌ایم، نبودیم. یادتون باشه وقتی پولس در افسس بود، در واقع جزئیات کمی از اونچه که انجام داد، به ما داده شده. او تالار سخنرانی یک پروفیسور فلسفه به نام تیرانوس رو اجاره کرد. فکر می‌کنم که این اسم مستعار اون شخص بود و نه اسم واقعی‌ش، و اینقدر عاقل بود که از تالار سخنرانی خودش در زمان خواب بعد از ظهر استفاده نکنه، یعنی از اواخر صبح تا اواخر عصر و بنابراین می‌تونست با اجاره دادن تالار سخنرانی به پولس، پول آسونی به دست بیاره.

و بنابراین در زمانی که همه داشتند چرت بعد از ظهر رو می‌زدند، پولس داشت هر روز به مدت بیشتر از دو سال، مسیحیان رو جمع می‌کرد. او داشت کلام خدا رو در اونها جاری می‌کرد. حالا، اونها برای گسترش انجیل نیاز داشتند تا از چه تکنیک بشارتی‌ای استفاده کنند؟ خب، ظاهراً از هیچ تکنیکی استفاده نکردند.

کلام خدا صرفاً به خاطر این جماعت جدیدی که داشت توسط انجیل خلق می‌شد، گسترش پیدا کرد. حالا ما در دوران متفاوتی زندگی می‌کنیم، در ساختار اجتماعی متفاوتی، ولی این همون چیزی هست که ما امروز در کلیسا به شدت بهش نیاز داریم، و به عنوان افراد حقیقی، نیاز داریم تا کلام خدا در ما جاری بشه، تا کلام خدا ذهن ما رو تبدیل کنه و زندگی ما نو بشه.

پس اول از همه، اونها یک جماعت در حال یادگیری بودند و بعد دوماً اونها یک جماعت مشارکتی بودند. لوقا از کلمه‌ی «کومینونیا»، یعنی «مشارکت» در تعلیم رسولان استفاده می‌کنه. اونها به مشارکت پایبند بودند. این یعنی چی؟ یعنی اینکه اونها زندگی خودشون رو با هم شریک شدند. در حقیقت، اونها نه فقط در زندگی با هم شریک شدند، بلکه در اموالشون هم با هم شریک شدند.

معنیش این نیست که اونها کمونیست‌های اولیه بودند، چون بعداً می‌خونیم که مردم دارایی شخصی خودشون رو داشتند و از این امتیاز و حق برخوردار بودند که با دارایی شخصی خودشون هر کاری که می‌خواستند رو انجام بدن. ولی کاری که انجیل انجام داد این بود که باعث شد

مردم بخوان چیزی که داشتند رو با هم شریک باشند، به هم محبت کنند، از هم مراقبت کنند، از عطایای خودشون برای هم استفاده کنند، و حس کنند با اینکه اشخاص مستقلی هستند، در واقع موضوع مهم‌تر درباره‌ی اونها این هست که بخشی از یک جماعت تازه هستند، و اینکه، اگرچه خانواده‌های مستقلی بودند، باید خانواده‌ی خودشون رو با تک خانواده‌ای که تا ابد باقی می‌مونه، یکی می‌کردند، و اونها این رو یاد گرفتند. اونها یک جماعت در حال یادگیری و یک جماعت اشتراکی بودند.

و سوماً، لوقا به ما می‌گه که اونها یک جماعت پرستنده بودند. دلیل اینکه اونها در معبد ملاقات می‌کردند، همونطور که به یاد داریم اونها این کار رو در باب‌های آغازین اعمال رسولان انجام می‌دادند، این نبود که هنوز خودشون رو یهودی می‌دونستند، بلکه چون اونجا تنها مکان بزرگ در شهر بود. و بنابراین اونها در قسمت خاصی از معبد با هم ملاقات می‌کردند. اونجا به نوعی مکان عمومی محسوب می‌شد و اونها در اونجا برای دعا و برای پرستش جمع می‌شدند چون درک کرده بودند، که در پرستش و در دعا، خودشون رو نسبت به اون دعاها پایبند می‌کردند، و در پرستش و در دعا ما همون چیزی می‌شیم که خدا برای ما اراده کرده. می‌دونید؟ یک کاربرد از این وجود داره. بعضی وقت‌ها مردم می‌گن، البته نه فقط در کلیساهای بزرگ، اونها می‌گن «میدونی؟ این کلیسا خیلی بزرگه. من می‌خوام با دیگران آشنا بشم. برای اینکه با دیگران آشنا بشم، کجا باید برم؟»

می‌دونید بهترین مکان برای آشنا شدن با دیگران، کجاست؟ جلسات دعای کلیساست. اونجاست که متوجه میشین که کلیسا واقعاً چی هست، و احتیاجاتش واقعاً چه چیزهایی هست. اونجاست که شما در دلدل‌های اعضای دیگه رو می‌شنوید، و با اینحال آیا این در مورد کلیساهای امروز ما صدق نمیکنه؟ به سختی میشه گفت که ما به دعا پایبندیم، چون با همه‌ی اینها چطور میتونیم به اون شکل با هم آشنا بشیم؟

خب، اولین چیزی که باید فهمید این هست که کلیسا در وهله‌ی اول جایی هست که شما با خدا آشنا میشید، ولی متقابلاً راه شناخت احساسات دیگران، دغدغه‌های دیگران، احتیاجات مشارکت، و مسیر این مشارکت، این هست که نسبت به پرستش و نسبت به دعا پایبند باشید.

چهارماً، اونها یک جماعت چندفرهنگی بودند. اونها یک جماعت در حال یادگیری، یک جماعت اشتراکی، یک جماعت پرستنده، و همچنین یک جماعت چندفرهنگی بودند. حالا، البته این به لحاظ قومیتی تا حدی درست بود، و به اتفاقی که در روز پتیکااست افتاد فکر کنید، اینکه افرادی

از سراسر جهان، مسیحی شدند. ولی حداقل بیشتر اونها وقتی که به سرزمین خودشون برگشتند، متفرق شدند. پس منظور من از اینکه میگم اونها جماعتی چندفرهنگی بودند، چیه؟

خُب، قسمتی این هست که خدا داشت ایمانداران یهودی تژاد و ایمانداران غیر یهودی رو به هم نزدیک می‌کرد. ولی یک چیز دیگه اینکه: خدا داشت برده‌داران و برده‌ها رو به هم نزدیک می‌کرد. خدا داشت والدین و فرزندان رو به هم نزدیک می‌کرد. خدا داشت ثروتمند و فقیر رو به هم نزدیک می‌کرد.

و البته به همین دلیل هست که در روزگار ما، کلیسا می‌درخشه، چون وقتی که – البته این از زمینه به زمینه متفاوت هست – ولی وقتی که خدا این جماعت تازه رو در عیسای مسیح به وجود میاره، این جماعت تازه همیشه دارای نوعی گوناگونی هست. و این زیبایی روشی هست که او در عیسای مسیح ما رو به هم نزدیک میکنه، طوری که هیچ چیز دیگه‌ای در این جهان نمیتونه اینکار رو بکنه، و این باعث درخشش کلیسا در جهان میشه.

یک بار در یک کلیسایی خدمت می‌کردم، و در عقب کلیسا ایستاده بودم. می‌دونستم که اساساً هیچ صندلی خالی‌ای در قسمت پایین پله‌های کلیسا وجود نداره. خانمی که لباسی خیلی معمولی پوشیده بود رو دیدم که داخل شد و می‌دونستم که فقط یک صندلی بود که امکان داشت اون بتونه بشینه، و اون صندلی درست کنار مردی بود که توسط ملکه به عنوان شوالیه منسوب شده بود.

ایشون «سر...» بود، پس برای خودش کسی بود. و دیدم که این خانم از راهرو پایین رفت و خودش رو کنار این شوالیهی سلطنتی جا کرد، اون رو بغل کرد و یک بوسه‌ی بزرگ روی گونه‌اش کاشت. باید بگم داشتم فکر می‌کردم که همسرش که در طرف دیگه نشسته بود، چه فکری کرد. ولی همچنین تکیه دادم و با خودم گفتم برای این هست که کلیسا رو دوست دارم چون هیچ جای دیگه‌ای از دنیا چنین اتفاقی نمیفته، اینکه ما جماعتی هستیم که اینطور در کنار هم قرار داده شدیم.

و وقتی که این اتفاق میفته، اون وقت کلیسا یک چیز پنجمی هم میشه؛ اینکه یک جماعت در حال رشد هست و برای همین هست که این بخش کوچک از اعمال باب ۲ با این گفته‌ی لوقا تموم میشه، «و در ضمن آیا دقت کردید که وقتی کلیسا به این شکل هست، خداوند به صورت روزانه کسانی رو که در حال نجات یافتن بودند، به کلیسا اضافه کرده؟» بعداً، لوقا چیزی به ما

میگه که من فکر می‌کنم مهم‌ترین نکته در مورد این کلیسا در اورشلیم هست. در آیاتی پشت سر هم، اون دو چیز میگه که کاملاً متناقض به نظر می‌رسند.

یکی این بود که، کلیسا به قدری با دنیا متفاوت بود که مردم جرأت نمی‌کردند به اون ملحق بشن، و دومین چیزی که میگه این هست که مردم داشتند به کلیسا هجوم می‌آوردند. و این درس بزرگی برای ماست.

وقتی که مردم به ما میگن، «میدونی؟ کلیسا باید خودش رو با دنیای مدرن هماهنگ کنه و تطبیق بده»، زمانی هست که کلیسا مثل این کلیساست. و مردم فکر می‌کنند، «من زیاد مطمئن نیستم که احیاناً بتونم به اونجا تعلق داشته باشم»، اینکه خدا این میل رو در اونها زیاد میکنه که چیزی که مردم در کلیسا دارند رو داشته باشند، چون وقتی که شما عیسای مسیح و کلیسای او رو دارید، هر چیزی که نیاز داشته باشید رو دارید، هم برای حال حاضر و هم برای ابدیت.

پس اگر مردم بگن، «آیا نیازه که به کلیسا تعلق داشته باشم؟» فکر می‌کنم جواب این هست که، «آیا نیاز داری که به کلیسا تعلق داشته باشی؟» راجع به اینکه عیسی کلیسای خودش رو چی ساخته فکر کنید، اون وقت با کمال میل می‌خواید که بهش متعلق باشید.